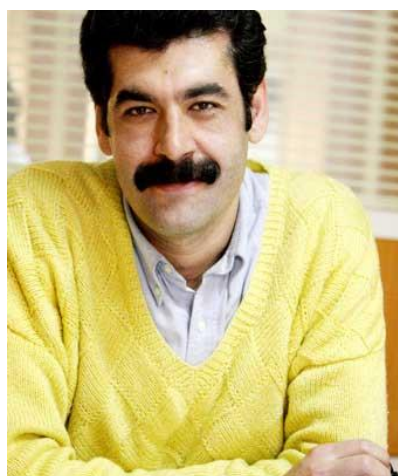


بیوه‌کشی

نویسنده: یوسف علیخانی

نشر آمو، چاپ سوم

درباره نویسنده:



یوسف علیخانی نویسنده و روزنامه‌نگار و پژوهشگر ادبیات عامه، متولد اول فروردین ۱۳۵۴ در روستای «میلک الموت» است. علیخانی پس از گذراندن تحصیلات ابتدایی در روستای زادگاهش به قزوین رفت و پس از اتمام دوره متوسطه برای ادامه تحصیل راهی تهران شد. وی سال ۱۳۷۷ از رشته زبان و ادبیات عرب دانشکده ادبیات دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد.

اول و دوم ابتدایی را در روستا و سوم به بعد را در قزوین گذرانده است. مدت پنج سال در روزنامه «انتخاب» و حدود پنج سال نیز در روزنامه «جام‌جام» سابقه مترجمی عربی دارد که به گفته خودش در استعفایی خودخواسته، از دنیای خبر دور شده است.

نخستین کتاب او به نام «نسل سوم داستان‌نویسی امروز» در سال ۱۳۸۰ از سوی نشر مرکز منتشر شد. «عزیز و نگار» یا بازخوانی یک عشق‌نامه در سال ۱۳۸۱ توسط نشر ققنوس منتشر شد که چاپ دوم آن در سال ۱۳۸۵ به بازار آمد. «قدم بخیر مادر بزرگ من بود» مجموعه داستان اول او در سال ۱۳۸۲ از سوی نشر افق منتشر شد که در سال ۱۳۸۳ نامزد جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران و برنده جایزه ویژه شانزدهمین جشنواره ادبی روستا شد. «اژدهاکشان» مجموعه داستان دوم یوسف علیخانی سال ۱۳۸۶ از سوی مؤسسه انتشارات نگاه به چاپ رسید. این مجموعه داستان برنده نخستین دوره جایزه «جلال آل‌احمد» و نامزد بهترین مجموعه داستان جایزه ادبی «گلشیری» شد. سومین مجموعه داستان وی به نام «عروس بید» نامزد جایزه «ادب مهرگان» و برگزیده دهمین جشنواره ادبی «شهید غنی پور» شد.

زندگی‌نامه «ابن بطوطه» و «صائب تبریزی» را به سفارش آموزش و پرورش برای انتشارات مدرسه نوشت و زندگی‌نامه «حسن صباح» و «ناصر خسرو» را برای انتشارات ققنوس تألیف کرد.

از علیخانی همچنین آثار دیگری چون «معجون عشق»، «قصه‌های مردم الموت» و «قصه‌های پرهیزکاران» نیز منتشر شده است.

«بیوه‌کشی» نخستین رمان علیخانی است که با فاصله زمانی پنج سال پس از انتشار آخرین مجموعه داستان وی منتشر شده است. علیخانی نگارش «بیوه‌کشی» را از زمستان ۱۳۹۱ شروع و نوشتن آن را در زمستان سال ۱۳۹۴ به پایان رساند. این رمان در کمتر از ۴۰ روز به چاپ دوم رسید.

وی در حال حاضر با پژوهش و نوشتن، و مدیریت نشر «آموت» گذران زندگی می‌کند.

رمان

بیوه‌کشی، چاپ اول: بهار ۱۳۹۴، چاپ دوم: تابستان ۱۳۹۴، چاپ سوم: پاییز ۱۳۹۴، چاپ چهارم: زمستان

مجموعه داستان

عروس بید، چاپ اول: ۱۳۸۸، چاپ پنجم: ۱۳۹۴

ازدهاکشان، چاپ اول: ۱۳۸۶، چاپ ششم: ۱۳۹۴

قدم‌بخیر مادر بزرگ من بود، چاپ اول: ۱۳۸۲، چاپ پنجم: ۱۳۹۴

جالب است که رمان و مجموع داستان‌های وی این‌گونه مورد استقبال مردم بوده‌اند. به تاریخ‌ها و اعداد خوب دقت کنید.

درباره کتاب:

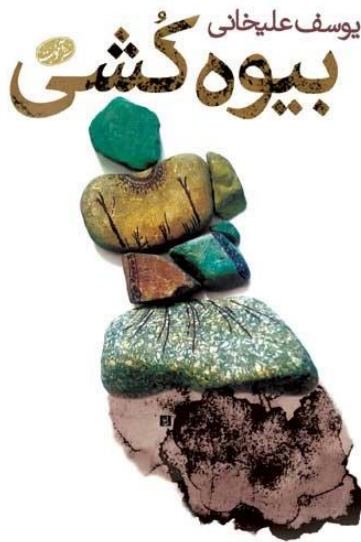
داستان محیطی رازآلود و حزن‌انگیز دارد. در هفت بخش، ۳۰۲ صفحه، نوشته شده است و از همان اول با تعریف خوابی عجیب شروع می‌گردد، که خواننده را یاد کتاب‌های حماسی می‌اندازد.

«هفت شبانه‌روز بود خواب می‌دید هفت کوزه‌ای که به هفت چشمه می‌برد، به جای آب، خون در آن پر می‌شود و هفت بار که کوزه‌ها می‌شکنند، آب چشمه‌ها دوباره برمی‌گردد و دیگر خون در آن‌ها جوش نمی‌زند.» ص ۹

کتاب سعی کرده است یکی از سنت‌های قدیمی را مورد ارزیابی روانشناختی قرار دهد. در واقع آنقدر شخصیت‌ها درگیر سنت‌ها هستند که گاهی وجود خود را فراموش می‌کنند و تنها راه نجات را در عمل کردن به سنت می‌دانند.

«یکی نه! دو تا! هم باید زن «کوچک» بشوی و هم «عجب‌ناز» را قربانی کنی.»

ص ۲۹۱



همراه شدن با فضای رمان به مانند این است که در روستایی قدم برمی‌داریم که همه اهالی آن محل با لهجه خاص خود حرف می‌زنند. کدام محل؟ جایی به نام «میلک» در نزدیکی قزوین یا به قول محلی‌های آنجا «قزبین». کتاب فوق‌العاده زیبا نوشته شده است به گونه‌ای که پس از چند صفحه خواننده کاملاً خود را در محیط ترسیم شده توسط نویسنده حس می‌کند. برای همین، مشکل اصلی در چندین صفحه اول کتاب است و پس از آن انگار ما هم جزیی از کتاب هستیم و به همراه راوی داستان حرکت می‌کنیم در میان امواج خروشان اتفاقات. پس مطمئناً این نوع بیان نه تنها هیچ لطمه‌ای به داستان نزده است بلکه باعث طراوت و کشش زیاد داستان گردیده است. این هم از چیره‌دستی نویسنده است. البته نباید از حرکت‌گذاری‌های داخل کتاب هم غافل شد که موجبات روان‌خوانی را فراهم آورده است. نثر این کتاب من را یاد کتاب

«بادبادک‌باز» نوشته «خالد حسینی» انداخت. جالب اینجاست که نویسنده سعی کرده، هرچیزی در داستانش نمادین باشد. اسم‌ها همه خود گواه نقش آدم‌های داستان هستند. حتی تعداد روزهایی که قهرمان داستان درگیر اتفاقات است هم کاملاً دقیق و زیرکانه انتخاب شده است.

«هفده سال و هفت ماه و هفت روز بود که حضرت‌قلی و هفت پسرانش به میلک آمده بودند.» ص ۲۸۵

ما در داستانی به سر می‌بریم که مدام در خواب‌های نقش اول داستان و واقعیت غوطه‌ور است. «خوابیده‌خانم» که متولد شدنش هم با سختی بوده است، مدام دچار اتفاقاتی می‌گردد که اگرچه قابل پیشگیری بوده‌اند اما به نظر می‌رسد هیچ‌کس را یارای مبارزه با این سختی‌ها نبوده است جز خودش. قهرمان داستان همین «خوابیده‌خانم» است. زنی به ظاهر ساده و روستایی اما در درونش غوغایی به پا است. عاشق پسر اول دامدار (یا به قول نویسنده «گالش») می‌شود. دامدار داستان که «حضرت‌قلی» نام دارد، هفت پسر دارد! «بزرگ»، «داداش»، «عزیز»، «عطری»، «درویش»، «امان» و «کوچک». این هفت پسر هر کدام هنری دارند. «خوابیده‌خانم» پس از ازدواج با بزرگ، صاحب دختری می‌شود که نامش را «عجب‌ناز» می‌گذارند. «پیل‌آقا» بزرگ روستا و پدر خوابیده‌خانم بسیار خوشحال است ولی مادر وی، «ننه‌گل» دلش می‌خواست «خوابیده‌خانم» را به «اژدر»، پسر خواهرش، بدهد. «اژدر» هم عاشق «خوابیده‌خانم» بوده است. اما پس از متولد شدن دختر وی، همه چیز به هم می‌ریزد. در هر فصل کتاب یکی از شوهرهای «خوابیده‌خانم» می‌میرد! درواقع به گفته نویسنده و به خواست پدر «خوابیده‌خانم» و بعد از مرگ پدرش به درخواست پدرشوهرش، «خوابیده‌خانم» پس از مرگ هر شوهرش مجبور است با برادرشوهرش ازدواج کند. سنتی که هنوز هم در برخی شهرها و روستاهای کشور مشاهده می‌کنیم. جالب‌تر اینکه همه شوهرها در یک مکان به نام «اژدرچشمه» کشته می‌شوند. روستایی‌ها بر طبق خرافاتشان فکر می‌کنند که در این چشمه اژدهایی وجود دارد و هر بار یکی از شوهرها را می‌بلعد! خرافاتی که تا اواسط داستان شاید خواننده هم قبول کند اما از جایی به بعد دیگر برای من لااقل مشخص بود که در این چشمه چه اتفاقاتی می‌افتد. از همین‌جا بود که کشش داستان کم می‌شود و جالب اینکه تعداد صفحات هر فصل هم کم می‌شود و در انتهای داستان هم، همان‌طور که انتظار می‌رفت قهرمان داستان کارها را راست و ریس می‌کند.

داستان بسیار زیباست. کشش فوق‌العاده‌ای داشت (البته تا اواسط رمان خیلی بیشتر بود این کشش). توصیه می‌کنم حتما یکبار بخوانید تا لذت ببرید از یک رمان زیبا و واقعا ایرانی. شخصیت‌پردازی نویسنده واقعا قابل تحسین هست. ترسیم بسیار عالی فضای داستان، نحوه تفکر شخصیت‌ها و عملکردشان، بسیار شبیه به آدم‌هایی است که ما هرروزه می‌بینیم و یا شاید حتی مثل خودمان! فقط ذکر این نکته واجب است که اگر داستان غم‌انگیز دوست ندارید، اصلاً طرف این کتاب نروید.

اما مسائلی بود که در داستان کمی توی ذوق می‌زد. این که «اژدر»، نقش منفی داستان، واقعا چرا این کارها را می‌کرد و سوال اصلی‌تر چگونه قادر بود تمام این اتفاقات شوم را رقم بزند؟! آنگونه که داستان پیش می‌رود، وی فردی ضعیف و خالی از هنر است که حتی وقتی به قزوین می‌رود تا کار کند، نمی‌تواند و باز می‌گردد میلک! ولی در مقابلش هفت شوهر «خوابیده‌خانم» قوی و باهوش هستند! زیادی اغراق‌آمیز بود. البته این اغراق در برخی جاهای دیگر داستان هم نمود دارد. آخر داستان و قهرمان‌بازی که خوابیده از خود نشان می‌دهد. علاوه بر این اگر قرار بود که داستان این‌گونه تمام شود،

شاید بهتر بود این اتفاق زودتر می افتاد، نه بعد از هفت بار تکرار! این باعث می شود به قهرمان داستان شک کنیم که چرا این همه صبر کرد. چون قهرمان داستان هم از جایی به بعد حدس هایی می زده است. علاوه بر این، آخر داستان بیشتر طنزآمیز شده بود تا حماسی! چون من به عنوان کسی که زیاد کتاب می خوانم و زیاد فیلم می بینم، حس خوبی نداشتم و فکر می کردم نویسنده از اول آخر داستان را نوشته بوده است! یعنی داستان برعکس نوشته شده است و ابتدا، انتهای داستان نوشته شده است.

نکات نگارشی!

چند وقتی است خیلی این مسائل در جلو چشمانم رژه می روند. نقطه، ویرگول، ...

در این کتاب هم برخی موارد بود که شاید من اشتباه کنم، چون متن داستان به زبان محلی است. اما به هر حال، برای آنانکه دوست دارند:

صفحه	توضیحات
۸۴	جایی که شعر گفته، بیت اول مصرع دوم، آخرین کلمه «دارد» فکر کنم باید «داره» باشد.
۹۳	احتمالا تلفظ اثر در برای کلمه «اینقده»، «اینقده» بوده است!
۹۴	«مرمر تا آمد بیاید بگوید»، فکر کنم درسش اینگونه باشد:
	«مرمر تا آمد بگوید»
۱۳۶	پاراگراف سوم، «شاید اگر این زوزه ی جان گیر باد...» اصلا نفهمیدم!
۱۳۸	آخر پارگراف دوم کلمه «امیرالمومنین» به اشتباه «امیرللمومنین» نوشته شده و در ضمن در هم فرورفته است این کلمه.
۱۴۸	در این کتاب دوجا کلمه «لشکر» به صورت «لشگر» نوشته شده است. آن طور که من گشتم در لغت نامه ها اصلا کلمه «لشگر» نداریم و درست آن «لشکر» است.
	در پاراگراف سوم، بعد از کلمه «خانه اش» ویرگول نیازی نیست.
	«جلوی پله های خانه اش ماند»
۱۶۱	از انتهای صفحه پاراگراف دوم، «مهی» نداریم. «مه ای» یا «مهی»
۱۶۷	در کتاب من خط آخر این صفحه چاپ نشده است.
۲۲۷	کلمه «نگه داشتن» نیازی به کسره ندارد.
۲۵۴	در خط نهم، بین دو کلمه «بلند» و «شد» فاصله زیاد است.
۲۵۷	باز هم لشکر!

۲۷۲ «الله‌بداشت» که نام است و باید سرهم باشد، با فاصله نوشته شده است.

۲۷۷ پاراگراف دوم «کمک احوال‌شه» بدون فاصله نوشته شده است.

۲۸۲ خط یازدهم، بین دو کلمه «آب» و «را» فاصله زیاد است.

۲۹۶ در جمله زیر ویرگول زیاد است.

«کنار طویله جاش ره نرم، درست کن»

بهروز آدینه

۱۳۹۴/۱۲/۱۹